

مبانی و چشم اندازهای حزب کمونیست کارگری

منصور حکمت

نوشته زیر متن تلخیص و تنظیم شده سخنرانی منصور حکمت در مبحث مبانی و چشم اندازهای حزب کمونیست کارگری در نخستین کنفرانس کادرهای حزب است.

زمینه های تشکیل حزب

ظاهر مساله این است که این حزب بدنبال اختلافات و کشمکش های درون حزب کمونیست ایران تشکیل شده است. بنظر من این تبیین، یعنی جستجو کردن ریشه های این حزب در اختلافات درونی حزب کمونیست ایران، تبیین نادرستی است. هرچند میدانم که حتی برخی از رفقای همین حزب کمابیش همینطور فکر میکنند. یعنی خود را در امتداد آن اختلافات و چپ و راست شدن ها و قطب بندی های درون حزب کمونیست ایران تعریف میکنند. بنظر من دیدن این حزب بعنوان نوعی محصول حزب کمونیست ایران اشتباه است. زیرا آن اختلافات و کشمکشهای داخلی حزب کمونیست ایران و جدایی هایی که پیش آمد، خود محصول یک شرایط عینی تاریخی و اجتماعی بودند و این حزب هم در انعکاس به خود همان شرایط عینی تشکیل شده است و نه در امتداد آن اختلافات.

اختلافات درون حزب کمونیست ایران ناشی از یک وضعیت جهانی خاص بود. ریشه آن در اوضاعی بود که جهان و کمونیسم بطور کلی در آن قرار گرفته است. طبعاً ما هم مانند سایر احزاب چپ دنیا و مانند همه کسانی که مدعی کمونیسم بودند از این وضعیت تاثیر گرفتیم. خیلی جریانات منحل شدند، خیلی ها به انشعاب کشیده شدند و ما هم تغییر کردیم. بنابراین اگر در جستجوی عامل پیدایش این حزب در این دوره و مقطع معین هستیم، این عامل همان وضعیت عینی اجتماعی است که بیرون ما موجود بوده است.

با سقوط بلوک شرق و تحولات ۷ - ۶ سال اخیر چهره دنیا بشدت تغییر کرده است. معادلات اقتصادی و سیاسی و وضعیت ایدئولوژیکی و روبنای فکری و عقیدتی جهان دستخوش تغییرات اساسی شده و هنوز هم این روند در جریان است. آن موازنه قبلی که در جهان برقرار بود کاملاً در هم ریخته است. از اقتصاد سیاسی جهان معاصر و تقسیم جهان میان بلوکهای بورژوازی جهانی تا وضعیت فکری و ایدئولوژیکی همه بشدت تغییر کرده و سوالات جدیدی جلوی جوامع و طبقات اجتماعی قرار گرفته است. طبعاً فلسفه وجودی احزاب سیاسی ای که در چهارچوب وضعیت پیشین و مطابق نیازهای دوره های گذشته شکل گرفته بودند، زیر سوال میروند و معضلات جدیدی روبروی حرکتهای سیاسی و حزبی قرار میگیرد که دیگر با توجه به پاسخی که به آنها داده میشود، میتوان از صف بندی و اتحادهای حزبی در این دوره صحبت کرد. سوالات جدید وحدتها و شکافهای جدید ایجاد میکند. پاسخ مشترک به معضلات پیشین، دیگر امروز لزوماً کسی را با کسی متحد نگاه نمیدارد.

شاخه های طرفدار شوروی، چه در غرب و چه در شرق، بخشا یا منحل شده اند و یا بطور کلی تغییر مشی و تغییر نام داده اند، یا بخش اعظم نیروی خود را از دست داده اند و به حاشیه رانده شده اند. بقایای این احزاب تلاش میکنند با

استفاده از فضای ناراضیاتی از عملکرد بازار در شرق و یا ناراضیاتی عمیق جنبش کارگری در غرب، بدنبال ده سال حمله راست جدید، به نماینده اعتراضات تدافعی طبقه کارگر تبدیل شوند و از این طریق در صحنه سیاسی باقی بمانند. یعنی روشی که تا قبل از این تحولات اساسا با آن بیگانه بودند. این جریانات بهرحال بشدت منزوی شده اند و هیچیک دیگر احزاب مطرح و نیرومندی را تشکیل نمیدهند. البته بعید نیست احزابی نظیر حزب کمونیست فرانسه و حزب کمونیست روسیه هنوز دورنمای قدرتمندتر شدن را داشته باشند. اما این بهرحال منوط به تغییر جدی در جایگاه سیاسی و عملی و خط مشی تاکتونی اینهاست. آینده اینها را نه چون گذشته تعلق به یک بلوک جهانی مقتدر، بلکه رابطه شان با همین جنبش اعتراضی طبقه تعیین میکند.

جنبش چپ رادیکال ضد رویزیونیستی هم با از میان رفتن موضوعیت خود "رویزیونیسم" بطور کلی قطب نمای حرکت و فلسفه وجودی خود را از دست داده است. جناح رادیکالی که در تقابل با بلوکهای شوروی و چین و احزاب وابسته به آنها شکل گرفته بود، و طیفهای گوناگونی را شامل میشد، امروز کلا علت وجودی روشنی ندارد. بعلاوه اینکه بخش عمده نیروی این احزاب از رادیکالیسم اقشار غیر کارگری مایه میگرفت که این رادیکالیسم هم با تحولات سالهای اخیر دود شده و به هوا رفته است و آن نیروی اجتماعی که اینگونه احزاب میتوانستند حول شعارهای رادیکال خود گرد بیاورند، امروز دیگر ناموجود است. این دیگر دوره ای نیست که احزاب رادیکال دانشجویی و خرده بورژوازی از هر نوع، مائوئیست، تروتسکیست و غیره، بتوانند کسی را دور خود و کمپینهای سیاسی تاکتونی شان جمع کنند و متحد نگاه دارند. همان نیروی اجتماعی محدود این جریانات هم دارد از دور آنها پراکنده میشود.

در جهان سوم شاهد نوعی کمونیسم و سوسیالیسم جهان سومی بوده ایم، از آمریکای لاتین تا فیلیپین و ایران، که مستقیم و غیرمستقیم بیشتر تحت تاثیر استالین و مائوئیسم و یا در واقع ناسیونالیسم بوده اند. اینها هم از هم گسیخته اند، زیرا اولاً، از نظر افق و برنامه اقتصادی با سقوط شرق زیر پای این جریانات خالی شد. افق عمومی اینها اقتصاد دولتی تحت کنترل یک جمهوری مردمی یا خلقی بود و این افق اقتصادی دیگر خریداری ندارد. و بعلاوه ناسیونالیسم رسمی بصورت صریح و عریان به صحنه آمده است و خود نیروی خود را مستقیماً جذب میکند. جایی برای ابراز وجود اینگونه جریانات چپ به این ترتیب باقی نمیماند. بهررو در جهان سوم هم نیروهای چپ رادیکال این چنینی، محلی از اعراب ندارند.

واقعیتی که بخصوص به حزب کمونیست ایران مربوط میشود، اینست که در تعرض ضد کمونیستی سالهای اخیر دو جریان اجتماعی بعنوان پرچمداران ایدئولوژیک و سیاسی این تعرض به جلوی صحنه آمدند. یکی ناسیونالیسم و دیگری دموکراسی طلبی. هر دوی اینها جریاناتی بودند که در تعرض بورژوازی به کمونیسم میدان دار شدند. این درست است که فاشیسم نیز در این میان سر بلند کرد، اما رشد فاشیسم محصول بعدی این تحولات بود و در تعرض اولیه نقشی نداشت. فاشیسم محصول فروپاشی موازنه قبلی است. اما آن جریاناتی که در تعرض ضد کمونیستی بورژوازی، که تحت پوشش حمله بلوک شبه سوسیالیستی شرق صورت میگرفت، پرچم دار شدند، ناسیونالیسم و دموکراسی بودند. و وقتی دقت کنیم، می بینیم هر دوی این جریانات از اجزاء متشکله اصلی چپ رادیکال و یا کمونیسم جهان سومی بوده اند. بعبارت دیگر دو سنت سیاسی اصلی ای که در اینگونه کشورها، در امتزاج با سوسیالیسم کارگران، چپ رادیکال و احزاب این سنت را شکل داده بودند، اکنون در صحنه اجتماعی در سطح جهانی صریحاً در مقابل کمونیسم قرار گرفتند و به قالب اصلی جلب نیرو علیه سوسیالیسم تبدیل شدند. طبیعی است که اینگونه احزاب، احزابی که حامل این سنتهای متخاصم هستند، در چنین موقعیتی از هم میپاشند. وقتی این جنبشها در صحنه اجتماعی در مقابل هم قرار گرفته اند دیگر، بر خلاف دهه گذشته، باقی ماندن آنها در چهارچوب تشکلهای چپ رادیکال غیر ممکن میشود. بخصوص اینکه ناسیونالیسم و دموکراسی طلبی این دوره را دوره خود میدانند و لزومی به سازش و کرنش به سوسیالیسم، در هر نوع، نمی بینند. در چنین شرایطی طبعاً حفظ چهارچوب های تشکیلاتی خلقی برای احزاب چپ غیر ممکن میشود. دموکراتها و از آن روشن تر ناسیونالیستها در جهان بیرون دارند کمونیستها، و کلاً کمونیسم به هر تعبیر، را میکوبند و طبعاً کسی نمیتواند حزبی داشته باشد که در آن کمونیست و مارکسیست و ناسیونالیست و دموکرات دور هم جمع شوند و یک سازمان چپ واحد را بسازند. چنین جریاناتی جبراً تجزیه میشوند و بهررو همین واقعیت است که پشت جدائی های اخیر در حزب کمونیست ایران قرار داشت. حزب کمونیست ایران از

این نظر تافته جدا بافته ای نبود. شک نیست که سوسیالیسم کارگری در حزب کمونیست ایران قوی بود و حزب کمونیست ایران ابزاری بود که توسط آن کل جنبش سوسیالیستی کارگری در جامعه ایران خودآگاه تر شد و بویژه در شرایط سخت و خطیری در صحنه سیاسی فعال ماند. اما حزب کمونیست ایران بعنوان یک حزب سیاسی، تابع همان قوانینی بود که بر همه احزاب چپ ناظر بود. یعنی با سقوط سوسیالیسم کاذب بلوک شرق و هجومی که بورژوازی بر متن این سقوط بر کل کمونیسم و آرمان سوسیالیسم آغاز کرد، در حزب کمونیست ایران هم ناسیونالیسم و دموکراسی طلبی ای که زیر چتر سوسیالیسم جای گرفته بود شروع کرد به اینکه ساز خودش را بزند. علت انتخاب جدایی از جانب ما این بود که گرایشات دیگر با این اوضاع بین المللی دیگر از تمکین به کمونیسم و به خط مشی کمونیستی در حزب سر باز میزدند. با توجه به قدرت سنت کمونیستی در حزب قبل از جدایی اخیر، این جریانات این توان را نداشتند که پرچم خود را صریحا بلند کنند و علنا افق و خواستههای خود را مطرح کنند. اما این توان را داشتند که حزب را فلج کنند. فضایی از بدبینی و بی اعتمادی و غیر سیاسی گری در آن ایجاد کنند و از پائین فعالیت مورد نظر خود را دنبال کنند. علت جدایی ما این بود که ما به عینه میدیدیم که این جنبشها دارند در سطح جامعه صریحا در مقابل هم قرار میگیرند. ظاهر مساله این بود که ما از آن حزب رفتیم. اما واقعیت این بود که آنها رفتند. گرایشات دیگر دو سال قبل از اینکه ما از آن حزب برویم، از نظر سیاسی حزب کمونیست ایران را ترک کردند. کمونیسم دیگر، از همان مقطع کنگره سوم، برای این جریانات وزن و اهمیتی نداشت. به همین ترتیب حزب کمونیست و خط مشی و رهبری کمونیستی حزب هم ارزش خود را برای آنها از دست داده بود. دنبال مشروطه خودشان بودند، چرا که در صحنه جامعه میدیدند که دوره دوره دموکراتها و ملی گراهاست. این جریانات بدلیل استبداد و سرکوب در جامعه ای نظر ایران به کمونیسم و حزب کمونیست رو آورده بودند. اکنون دیگر از خود ابرقدرتها میشنیدند که عصر سقوط دیکتاتوری ها فرا رسیده. برخی را ملی گرایی سرکوب شده شان به سوسیالیسم و تشکل کمونیستی سوق داده بود. اما امروز که دیگر دارند به ناسیونالیستها جایزه میدهند، این انتساب خود به کمونیسم دیگر برای اینها نفعی دربر ندارد. با تحولات بین المللی سالهای اخیر، امیدهای جدیدی در دل گرایشات دیگر در درون حزب کمونیست زنده میشود و ناگزیر رفتار سیاسی و اجتماعی آنها تغییر میکند. از این دوره است که چند بنی بودن و ائتلافی بودن حزب کمونیست ایران دیگر کاملا محسوس و ملموس میشود.

مباحثات دوره اخیر تأثیری در اساس این روند نداشت. شاید روز و ساعت جدایی ما را تعیین کرده باشد. اما نفس این جدایی اجتناب ناپذیر بود. کمالینکه، صحبت ما خطاب به گرایشات دیگر از قبل این بود که اکنون که ظاهرا کمونیسم دیگر خیری به شما نمیرساند، بروید و بگذارید این حزب یک حزب کمونیستی باقی بماند. این اولین بار نبود که در حزب کمونیست ایران ما با کسی جدل و پلمیک میکردیم. تاریخ حزب کمونیست ایران تاریخ سقوط مکرر گرایشات اجتماعی دیگر در حزب بسوی اهداف اجتماعی واقعی شان و تور پهن کردن و جلوگیری کردن از سقوط آنها توسط جریان مارکسیستی بود. این دور آخر اولین نمونه ابراز وجود ناسیونالیسم یا دموکراتیسم در حزب کمونیست نبود. در جنگ با حزب دموکرات، برای مثال، یک تبیین تماما ناسیونالیستی را بعنوان مبنای این درگیری پیش کشیدند. عده ای هم با آغوش باز آن تحلیل را قبول کردند. این مارکسیستهای حزب بودند که جلوی این نگرش ایستادند و تاکید کردند که علت این درگیری برخلاف تلقی آنها جدال بر سر کسب هژمونی در یک جنبش واحد ملی نیست، بلکه تقابل طبقات و جنبشهای مختلف طبقاتی است. در جریان بالا گرفتن جنگ شهرها میان ایران و عراق و یا بطور برجسته تری در مقطع آتش بس ایران و عراق هم تحلیلها و خط مشی های غیر کمونیستی مطرح شدند. باز این مارکسیستهای حزب بودند که جلوی سقوط آنان به مواضع و خطی مشی هایی را گرفتند. در همه این موارد، بجز مورد آخر بحث در مورد نظم نوین جهانی و اعتلای سیاسی در عراق، طرف مقابل از اینکه دستش را گرفته اند و مانع درغلطیدنش به اپورتونیسیم و پوپولیسم و غیره شدند و اعتبار سیاسی اش را محفوظ نگاه داشته اند، ممنون هم شده است. اما این بار آخر، خودشان آگاهانه میخواستند سقوط کنند. تور ایمنی و ناجی سیاسی نمیخواستند. در یکی از تبلیغات کوکاکولا هواپیمایی از بالای کویری عبور میکند و یکی از سرنشینان چشمش آن پائین به یک کیوسک کوکاکولا می افتد، عنان از کف میدهد و با سر به سمت کوکاکولا از هواپیما بیرون میپرد. اینها اینبار خیلی روشن کوکاکولای خودشان را روی زمین دیدند و به سمتش رفتند. توری که ما زیرشان پهن کرده بودیم را مزاحم میدیدند. ما هم گذاشتیم بپرند. تفاوت این بار با دفعات قبل فقط در این بود. ما اینبار علاقه ای نداشتیم وحدت حزبی

خود را با این جریان‌ها حفظ کنیم. زیرا خودمان از سه سال قبل تاکید میکردیم که فقط یک حزب یکپارچه مارکسیستی میتواند پاسخگوی شرایط امروز باشد و ما به هیچ ائتلافی علاقه نداریم. شاید پیشتر تضمین دست بالای سوسیالیسم و مارکسیسم در حزب را هنوز کافی میدانستیم و به این گرایش‌ها بعنوان عوامل بازدارنده‌های نگاه میکردیم که میشود در چهارچوب یک حزب زیان‌شان را به حداقل رساند و به کار خود ادامه داد. اما در این شرایط، با تحولات بنیادی ای که دنیا از سر گذرانده است، این دیگر نمیتوانست خط مشی ما باشد و عملاً ما را از شکل دادن به یک حرکت حزبی و مارکسیستی که در شرایط امروز بتواند نقش بازی کند باز می‌داشت.

بهرحال اصل مطلب اینست که کشمکش‌های درون حزب کمونیست خود بر کشمکش‌های وسیع‌تر اجتماعی مبتنی بود. این، یعنی متحول شدن و تغییر کردن تحت تاثیر تحولات اجتماعی، نشان‌دهنده خصلت واقعی و اجتماعی خود ما به عنوان یک جریان سیاسی است. کسی که می‌پندارد حزب سیاسی اش بدلیل اختلافات میان اشخاص از هم پاشیده است، تصویر نازل خود از حزیش را نشان میدهد. این اوست که حزب سیاسی خود را نامربوط به دنیا و منزوی تلقی میکند. ما برخلاف این طرز تلقی، تبیینی اجتماعی و مادی از جدایی‌های حزب کمونیست ایران داریم. ما بسادگی می‌گوئیم بدلیل روندهای مهم اجتماعی سالهای اخیر در حزب کمونیست ایران هم شکاف افتاد و کسی که میخواهد این جدایی را بفهمد باید آن روندها را درک کند.

حزب کمونیست کارگری ایران هم دقیقاً در انعکاس به همین روندها و تحولات اجتماعی تشکیل شده است. برای ما چند نفری که فراخوان تشکیل این حزب را دادیم، این فاکتور اصلی بود. اسناد این شیوه برخورد مدون است. از همان کنگره دوم و سپس کنگره سوم حزب کمونیست ایران مشخص است که جریانی در حزب وجود دارد که برای حزبی با مشخصات خاص تلاش میکنند. ما با علم به اینکه در پیوستگی با سنت‌های تاریخ گذشته آن حزب، و با ترکیب و بافت سیاسی و کادری آن، نمیتوان به جنگ مسائل و معضلات کمونیسم در این دوره رفت، بر آن شدیم که حزب دیگری تشکیل بدهیم. فراخوان ما هم خطاب به هیچ شاخه و جناحی در حزب کمونیست ایران نبود. بلکه خطاب به همه کسانی بود که خود را در این اهداف شریک میدانند. ما ابتدا تمایلی نداشتیم که حزب جدید، انشعابی از حزب قدیم تلقی شود. رفقایی که در کنفرانس کمونیسم کارگری در حزب پیشین حاضر بودند یادشان هست که ما ایده تشکیل حزب توسط فراکسیون را رد کردیم. این حزب پاسخی است از جانب عده ای کمونیست با نگرش و افق معین به معضلات کمونیسم و جهان سرمایه داری امروز و دیگر نباید به آن در چهارچوب تکوین و تکامل چپ ایران نگاه کرد. حتی اگر از نظر تقویمی چنین بنظر بیاید که این حزب بهرحال توسط فعالین پیشین حزب کمونیست ایران تشکیل شده است، ریشه این حزب در آن گذشته نیست. ما، هر یک از ما، هر تاریخچه سیاسی و تشکیلاتی که داشتیم، بهرحال در مقطعی به این نتیجه رسیدیم که دنیا دستخوش تحولات و تغییرات اساسی ای است و ما باید بعنوان کمونیست پاسخ خود را بدهیم.

مشخصات اساسی حزب کمونیست کارگری

مبنای وحدت ما و پاسخی که میخواهیم به مسائل امروز کمونیسم بدهیم چیست؟ گمان میکنم در این چند ساله درباره تفاوت های خود بعنوان کمونیست‌های کارگری با گرایش‌های دیگر چپ به اندازه کافی گفته ایم و نوشته ایم. میخواهم اینجا رئوس مهم این تفاوتها را بشمارم. طبعاً دقیق‌تر و جامع‌تر از این صحبت من هم میشود چهارچوب هویتی خود را تعریف کنیم. بهرحال من شاخصهایی را که به گمان من خصلت نمای سیاسی حرکت ماست و بنیاد سیاسی حزب کمونیست کارگری است می‌شمارم.

۱- خصلت عینی - اجتماعی سوسیالیسم کارگری

اولین نکته ای که ما در این دوره بر آن تاکید کرده ایم این است که سوسیالیسم کارگری یک جنبش اجتماعی قائم به

ذات است و مشتق فعالیت مارکسیستها و کمونیستها نیست. این یک حرکت تاریخی براه افتاده و در جریان است. حال اگر روز اول این نیاز وجود داشته است که کسی چهارچوب فکری این جریان را خاطر نشان کند، بهرحال امروز، سالها پس از این اقدام مارکس، سوسیالیسم کارگری یک حرکت موجود و در جریان است. مبارزه علیه سرمایه داری برای جایگزینی آن با سوسیالیسم، از طریق یک انقلاب کارگری، یک افق زنده و جا افتاده کارگری است و یک سنت مبارزاتی زنده در درون طبقه کارگر را تعریف میکند. تئوری و خود آگاهی این جنبش در هر دوره میتواند دقیق یا نادقیق، درست یا نادرست باشد. اما این طیف و این گرایش در جنبش کارگری بهرحال همیشه وجود دارد که میخواهد و دائماً تلاش میکند کل طبقه را به این سمت بکشاند. اولین وجه تمایز ما اینست که میگوئیم کمونیسم و سوسیالیسم و حزب کمونیست کارگری بر بستر یک چنین مبارزه واقعی و چنین تلاش عینی ای در این جامعه در درون خود طبقه کارگر، هر چند گاه محدود و ضعیف، شکل میگیرد. سوسیالیسم یک الگو، اتویی و یا طرحی خردمندانه برای جامعه نیست که ما قصد پیاده کردن آن را داشته باشیم. البته سوسیالیسم هم عاقلانه است و هم ما قصد پیاده کردن آن را داریم. اما سوسیالیسم و کمونیسم کارگری قبل از هر چیز چهارچوبی برای یک مبارزه اجتماعی است که مستقل از اینکه حزبی هست یا نیست به ناگزیر در جریان است.

اگر یادتان باشد در ابتدای طرح بحثهای کمونیسم کارگری تاکید ما بیشتر روی این جنبه بود. ما تاکید کردیم که کمونیسم یک طرح دلخواهی و یا نسخه صادراتی از قلمرو عقل به قلمرو عمل نیست. سوسیالیسم یک تلاش اجتماعی است که کمابیش در تمام طول دو قرن نوزدهم و بیستم در جریان بوده است و امروز نیز به روشنی قابل مشاهده است. تردید نیست که گرایشهای مختلف اجتماعی میکوشند بر این جنبش و این تلاش طبقاتی اعمال نفوذ کنند و آن را به سمت افق مورد نظر خود سوق بدهند. اما خود این تلاش طبقاتی علیه سرمایه داری و برای برابری اجتماعی، در ورای رنگی که جنبشهای سیاسی و حزبی مختلف به آن میزنند مستقلاً قابل مشاهده است. این جنبش را میشود بر مبنای اهداف اجتماعی عمومی اش، اعتراض در این جامعه، و منشاء طبقاتی و اجتماعی اش از سایر جنبشهای عصر حاضر تمیز داد. هریک از شما اگر نشریات کارگری مختلف را بخوانید، حتی نشریات اتحادیه ها را، و یا در فعالیت جاری خود در رابطه با جنبش کارگری دقیق شوید، میبینید که همیشه بخشی از طبقه کارگر هست که به یک مبارزه تدافعی قانع نیست، که معتقد نیست حق واقعی خود را میتواند در نظام موجود بگیرد، فکر میکند که سرمایه داری باید جای خود را به سوسیالیسم بدهد، معتقد است وسائل تولید را باید از تملک طبقه بورژوا در آورد و فکر میکند که برای همه اینها باید متحد شد و انقلاب کرد. و این چیزی جز تعریف سوسیالیسم کارگری نیست. تاکید به وجود ابژکتیو و مادی یک تلاش سوسیالیستی در خود طبقه کارگر، مستقل از قالب فکری ای که در هر مقطع ممکن است بخود پذیرفته باشد، یک مشخصه متمایز کننده جدی جریان ماست. ما حتی در ورای فعالیت راست ترین اتحادیه ها، حقایقی را در مورد تمایلات و تکاپوی سوسیالیستی طبقه کارگر می بینیم که سایر گرایشهای چپ قادر به دیدن آنها نیستند. ما در ورای سخنان رهبران عملی جنبش کارگری در مبارزات اعتراضی، ولو این سخنان خود سست و توهم آمیز باشند، حقایقی از موجودیت سوسیالیستی طبقه کارگر را میبینیم. چرا که این توهومات اکتسابی است، اما تمایلات ضد کاپیتالیستی در درون طبقه کارگر که رهبران کارگری را به سخن در میاورد قائم به ذات و واقعی است. سوسیالیسم کارگری آن گرایشی در طبقه است که رهبران رادیکال کارگری را میسازد و فشار دائمی رادیکالیسم را روی رهبران غیر رادیکال در جنبش کارگری حفظ میکند. این یک مشخصه اساسی گرایشی است که در ورای تحرک روزمره جنبش کارگری و فعل و انفعالات سیاسی و مبارزاتی در درون طبقه کارگر، وجود ابژکتیو یک رگه سوسیالیستی را میبیند و برسمیت می شناسد و معتقد است که حزبیت کمونیستی باید خود را در متن این سنت مبارزاتی واقعی در جامعه شکل بدهد و از اینجا مایه بگیرد. حزبی که ما امروز تشکیل میدهم به این سنت تعلق دارد و نه به سنت اپوزیسیون رادیکال ایران یا چپ رادیکال بطور کلی. مبارزه ضد سلطنتی، مبارزه ضد رژیم اسلامی، مبارزه ضد استبداد و دیکتاتوری، مبارزه ضد امپریالیستی، هیچکدام سرچشمه سیاسی و اجتماعی این حزب را تشکیل نمیدهد. این حزب در سنت مبارزه کارگری برای برابری اقتصادی، که مداوماً در متن جامعه سرمایه داری جریان داشته است، تشکیل میشود و قدرت و نیروی خود را اینجا جستجو میکند.

یک وجه مشخصه دیگر جریان ما انترناسیونالیسم است. نه فقط نگرش ما و تبیین ما از جهان، بلکه روش و پراتیک سیاسی ما مبنایی انترناسیونالیستی دارد. همین امروز به وضوح پیداست که کسی که کوچکترین تعلق خاطر به مقوله میهن دارد و آن طیفی از چپ که وقتی از کارگران حرف میزند و مطالبه ای برای کارگران مطرح میکند هنوز آنها را "کارگران میهن ما" اطلاق میکند، به این حزب نپیوسته و نمیپیوندد. ناسیونالیسم در سنت ما بار منفی زیادی دارد و راستش مشکل ما اینست که کاری کنیم رفقا در حمله به ناسیونالیسم جانب اعتدال را رعایت کنند! ما امروز با زبانی درباره میهن و میهن پرستی و ناسیونالیسم حرف میزنیم که دهسال قبل برای چپ ایران غیر قابل تصور بود. خود ما کلمه "ملی" را بعنوان کلمه ای با بار مثبت از زبان چپ ایران انداختیم. اما در واقعیت تنها لفظ ملی از زبانشان افتاد و خط مشی سیاسی و هویت اجتماعی شان عمدتاً همچنان ملی و ناسیونالیستی باقی ماند. حزب کمونیست کارگری مطلقاً سمپاتی ملی ندارد. ملت مقوله ای نیست که ما مردم را با آن دسته بندی کنیم. ما از مقوله انسان بطور کلی که فراتر میرویم به کارگر میرویم. در این میان هیچ تقسیم بندی دیگری اعتبار مطلق برای ما ندارد. ما خواهان رفع تبعیض بر اقشار و تقسیم بندی های مختلف جمعیت بشری هستیم. ما برای این رفع تبعیض مبارزه میکنیم. اما خود این تقسیم بندی ها نقطه عزیمت و یا پایه فعالیت سیاسی و تشکیلاتی ما را تشکیل نمیدهد. ما از هیچ مبارزه ملی ای بر نخاسته ایم. ما هیچ مرز ملی و کشوری را نه در تبلیغ و ترویج و نه در کار سیاسی به رسمیت نمیشناسیم و هر جا باشیم مبارزه طبقاتی را موضوع فعالیت خود قرار میدهیم. این آن جنبه ای است که سنت سیاسی ما را به بلشویسم دوره لنین شبیه میکند. ما در تبیین سیاسی خود انترناسیونالیست هستیم. موقعیت جهانی مبارزه طبقاتی نقطه عزیمت ما در تعریف وظایف ماست. هویت سیاسی، ایدئولوژیکی و مبارزاتی خود را به هیچوجه به تقسیم بندی های ملی و کشوری ربط نمیدهیم. یک استراتژی جهانی را تعقیب میکنیم و بعنوان بخشی از آن استراتژی جهانی در ایران که آشنایی و نفوذ مستقیم داریم برنامه عمل سیاسی مستقیم تر و جامع تری را دنبال میکنیم. ما طبقه کارگر را به آحاد ملی تقسیم نمیکنیم. ویژگی های شرایطی را که بخش های مختلف طبقه بدلیل وجود مرزها و بازارها و دولتهای جداگانه تحت آن بسر میبرند در نظر میگیریم. اما هرگز طبقه کارگر را به آحاد ملی تقسیم پذیر نمیدانیم و در تلاش سیاسی مان از منفعت کل طبقه کارگر جهانی و کلیه بخشهای آن حرکت میکنیم.

این انترناسیونالیسم مشخصه اساسی و غیر قابل چشم پوشی این حزب و این سنت سیاسی است. و بنظر من هر کس کوچکترین تعلق خاطر ملی حس میکند نباید به این حزب بپیوندد.

۳- سوسیالیسم به عنوان هدف نهایی

تبیین ما از سوسیالیسم، جریان ما و مارکس را از همه گرایشات چپ و مدعی سوسیالیسم متمایز میکند. امروز تنها جریانی که تاکید میکند منظورش از سوسیالیسم، برانداختن مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و از بین بردن مزد و پول بعنوان اشکال اقتصادی و لغو کار مزدی است ما هستیم. سوسیالیسم به اشکال مختلف تعریف و تعبیر شده است. ما از معدود جریاناتی هستیم که مصراانه تاکید میکنند که سوسیالیسم به معنای برانداختن نظام مزدبگیری و ایجاد برابری اقتصادی میان انسانها، به معنی یکسان شدن جایگاه انسانها در تولید اجتماعی است. این ما را به روشنی از جریاناتی که سوسیالیسم را به صورت اقتصاد برنامه ریزی شده دولتی، رشد صنعت، توزیع ثروت و غیره ترسیم میکنند تمیز میدهد. ما سوسیالیسم را مستلزم لغو کار مزدی و تبدیل وسائل تولید و کار به دارایی جمعی جامعه میدانیم. رفاه اجتماعی و امنیت اقتصادی انسانها نتیجه چنین انقلابی در بنیاد اقتصادی جامعه خواهد بود.

۴- جهان دگری و انتقاد مارکسیستی

این حزب در سنت مارکسیستی و در دفاع از مارکس تشکیل میشود. بنظر من کمونیسم و سوسیالیسم کارگری بدون مارکس به هیچ جا نمیرسد. دفاع ما از مارکس و از مارکسیسم، بعنوان یک انتقاد اجتماعی، یک وجه مشخصه و متمایز کننده سنت ماست. در این دوره خیلی ها ممکن است بخواهند احزاب چپ خود را نگاه دارند، بخواهند در صحنه سیاسی با

اهداف سوسیالیستی خود باقی بمانند، اما در عین حال فکر کنند که شرط لازم این کار تعدیل و تجدید نظر در مارکسیسم و برای مثال وفق دادن دموکراسی و یا بازار با سوسیالیسم و مارکسیسم است. اینها برای ما بی معنا و بی ارزش است. ما آن جریانی هستیم که انتقاد مارکسیستی از جامعه سرمایه داری و جوانب مختلف آن را از کف نمیگذاریم. چرا که این انتقاد، صحت و حقانیت خود را از نظر ما به ثبوت رسانده است. شخصا نمیتوان تصور کنیم که چه واقعه ای در دنیا میتواند من را از اعتقاد به آنچه عمیقا به صحت آن پی برده ام منصرف کند. چطور میشود حقیقتی را "ناآموزی" کرد؟ ما به علت رنج و مشقت انسانها در این جامعه پی برده ایم. ما مکانیسم استثمار و سرکوب و تخدیر در این جامعه را شناخته ایم. حال چه چیز میتواند ما را به این مجاب کند که این دانسته خود را کنار بگذاریم و تبیین دیگری را برای توضیح دنیای پیرامون خود اتخاذ کنیم. چه چیز میتواند ما را از مارکسیست به چیز دیگری تبدیل کند. ممکن است انسانها منفعتشان ایجاب کند که اعتقادی را کنار بگذارند و حرف دیگری بزنند. اما انتقاد مارکسیستی به جهان چیزی نیست که کسی بتواند از ذهن خود پاک کند. در مقایسه با عمق و شمول انتقاد مارکسیستی، تئوری های اجتماعی دیگر، چه انتقادی و چه توجیه گرانه، کودکانه و سطحی بنظر میرسند. کسی که یکبار در این نقد اجتماعی با مارکس شریک شده باشد، دیگر نمیتواند از یک روز صبح تصمیم بگیرد خود را به حماقت تئوریک بزند و جهان را طور دیگری توضیح بدهد. بنظر من تمام کسانی که دست از مارکس و مارکسیسم میکشند، کسانی هستند که از ابتدا مارکسیسم را نه بعنوان یک نگرش روشنگر و انتقادی، بلکه بعنوان یک مکتب مد روز و یا تحمیلی پذیرفته بوده اند. خیلی ها کسانی بوده اند که قالب و اصطلاحات مارکسیستی را برای ارائه تمایلات اجتماعی و نظریاتی بیگانه با مارکسیسم بکار میبردند. تا این اواخر جهان پر از اینگونه مارکسیستها بود.

انتقاد اجتماعی مارکسیسم بنظر من برای کمونیسم کارگری و حزب کمونیست کارگری غیر قابل جایگزینی است. و شخصا یک اختلاف خودم با اکثر گرایشات درون جنبش کارگری را بی اعتنائی آنها به مارکسیسم و انتقاد مارکسیستی میدانم. ما مارکسیستهای جنبش کارگری هستیم. ما باید گریبان خطوط دیگر را بگیریم و تبیین آنها از وضعیت طبقه، از جامعه، از اقتصاد، از دولت، مذهب، رژیم سیاسی و غیره را از موضع مارکسیستی نقد کنیم و بخواهیم و بکشیم کارگران و رهبران کارگری مارکسیست باشند. این تلاش یک وجه مشخصه جریان ما و حزب ماست.

۵_ سیر سوسیالیسم و علل ناکامی کمونیسم کارگری

تبیین ما از تاریخ تلاش سوسیالیستی طبقه کارگر و علل ناتوانی تاکنونی کمونیسم خود یک وجه مشخصه و معرف سنت ماست. سوالی که امروز هر کمونیست قدیمی باید به آن جواب بدهد اینست که چرا چنین شد؟ به سر کمونیسم چه آمد؟ خیلی ها دارند همین امروز به این سوالات پاسخ میدهند و همه میشنویم و میخوانیم. میگویند تئوری مارکسیسم غلط بود، مارکس اشتباه میکرد، لنینیسم درازفروده غلطی به مارکسیسم بود، سوسیالیسم بطور کلی یک اتوپی بوده است، سوسیالیسم عملی نیست و غیره و غیره. در پاسخ به این نوع تبیینها و در واقع در توضیح علل موقعیت امروز کمونیسم، ما بحث دیگری داریم. ما میگوئیم آنچه که عملا به بن بست رسید جنبش اجتماعی - طبقاتی دیگری بود که قرابتی، جز در اسم، با سوسیالیسم و مارکسیسم و جنبش اجتماعی طبقه کارگر نداشته است. آنچه ما شاهد آنیم شکست تاریخی یک جنبش اجتماعی خاص در قرن بیستم است. آنچه ما باید پاسخ بدهیم علل ناتوانی تاکنونی جنبش سوسیالیستی کارگری است و نه شکست بلوک شرق و رگه های مختلف شبه سوسیالیستی که با درجات مختلفی و دوری گرد این بلوک شکل گرفته بودند. پیدایش این بلوک تاثیرات زیانباری بر جنبش سوسیالیستی کارگری داشته است. انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه محصول جنبش ما بود. اما ما در شوروی شکست خوردیم. نه امروز، بلکه مدتها پیش. ما مدتها پیش در شوروی شکست خوردیم، به انزوا رانده شدیم و نفوذ وسیعی را که در جنبش کارگری و در صحنه سیاسی داشتیم از دست دادیم. بنابراین اگر از ما بپرسند چرا کمونیسم یک قرن و نیم پس از مارکس به جایی نرسیده است، پاسخ ما اینست که ما در تجربه انقلاب روسیه شکست سختی از بورژوازی خوردیم که تا امروز از آن قد راست نکرده ایم. پیدایش بلوک شرق گواه شکست کمونیسم کارگری بود و نه فروپاشی آن. و لذا آنچه ما باید توضیح بدهیم دلایل و عوامل آن شکست و ناتوانی ما از تجدید قوا و ابراز وجود مستقل و موثر در تمام طول قرن بیستم است. این تبیین که تاریخ سوسیالیسم کارگری و مارکسیستی را از تاریخ

شوروی و چپ حاصل آن جدا میکند و آنها را در تقابل با هم بررسی میکند، مختص سنت ماست. بنظر من جنبش کمونیستی طبقه کارگر سر جای خودش در کنار حرکت کمونیسم رسمی وجود داشته است و دقیقا به همین خاطر باید به جای کلمه کمونیسم که این بستر رسمی و غیر پرولتری را به ذهن میآورد ما از عبارت کمونیسم کارگری برای اشاره به جنبش طبقاتی خودمان استفاده کنیم. کمونیسم کارگری برای دوره هایی در اوائل قرن بیستم زنده و به شدت فعال و موثر بود. در قبال جنگ اول، در انقلابات روسیه و آلمان این جنبش بشدت فعال و موثر است. در مقاطع مختلف میتوان دید که حتی اگر این جنبش با پرچم مستقل خود در راس کارگران نبوده است، رهبران موجود کارگران را به سیاست و عمل رادیکال سوق داده است. این جنبش در ابتدای قرن توسط جنبشهای اجتماعی دیگر منکوب میشود. ما علت این شکست را میتوانیم توضیح بدهیم. میتوانیم نشان بدهیم که جنبشهای دیگر چرا آرمانها و زبان جنبش ما را بعاریه گرفتند. ما میتوانیم توضیح بدهیم که چگونه، بر مبنای کدام نقاط ضعف و نآآمدگی ها جنبش ما در تجربه شوروی در مقابل ناسیونالیسم شکست خورد. و بالاخره ما این را هم میتوانیم توضیح بدهیم که چرا خود این قطب مسلط نهایتا شکست میخورد و فرو میپاشد، اهداف این سوسیالیسم کاذب و پایه های اجتماعی آن چه بود و غیره.

بنابراین بعنوان یک کمونیست کارگری من این را یک وجه متمایز کننده خود از سایر گرایشات میدانم که بحران قطب رسمی کمونیسم را بحران کمونیسم کارگری و مارکسیسم نمیدانم. مشکلات ما قدیمی تر است. انزوای ما قدیمی تر است. ناتوانی ما از پاسخگویی به مسائل جهان معاصر قدیمی تر از اینها است. همانطور که گفتم پیدایش خود بلوک شوروی گواه منزوی شدن خط اجتماعی ما بود. بنابراین پاسخ عملی ما نه تجدید نظر در مبانی فکری و عملی جنبش طبقاتی مان، بلکه اینست که ما باید به تلاشمان شدت بدهیم.

در خصوص این تلاش اجازه میخوام به یک ارزیابی شخصی هم اشاره کنم که ممکن است رفقایی در مورد آن نظر متفاوتی داشته باشند. من پیروزی این جنبش کمونیسم کارگری را ابدا اجتناب ناپذیر نمیدانم. حتی رشد آن را هم اجتناب ناپذیر نمیدانم. این جنبش میتواند ۷۰ سال دیگر هم به همین شیوه توسط جنبشهای اجتماعی دیگر بازیچه قرار بگیرد، تحریف شود و یا رسما سرکوب شود. اعتراض کارگر علیه سرمایه داری اجتناب ناپذیر است. اما هیچکس ادعا نکرده است که اعتراض ضد کاپیتالیستی کارگر تحت پرچم کمونیسم کارگری بعنوان جنبشی با نگرش و استراتژی سیاسی و اقتصادی مشخص اجتناب ناپذیر است. من به این اجتناب ناپذیری اعتقاد ندارم و به همین دلیل برای من انتخاب آگاهانه انسانها و پراتیک مشخص جنبش ها در دوره ها و مقاطع مختلف اهمیت پیدا میکند. این انتخابها و این پراتیک ها باید درست و کمونیستی باشد تا جلو برویم. انسانهای زنده و نسلهای زنده طبقه کارگر سرنوشت کمونیسم و سوسیالیسم را تعیین میکنند. تحقق سوسیالیسم جبر تاریخ نیست. چرا که بورژوازی ممکن است اساسا صورت مساله در جهان را برای دوره های طولانی تغییر بدهد. شاید در قرن نوزدهم دست و بال بورژوازی بسته تر از این حرفها بنظر میآمده است. انسان ممکن بود فکر کند اینها در برابر فشار طبقه تحت استثمار بالاخره مثلا چکار میتوانند بکنند. اما امروز بورژوازی بطور مادی میتواند جهان را به ورطه نابودی بکشاند. میتوانند کره زمین را غیر قابل استفاده کنند. میتوانند کاری کنند که آنقدر همه محتاج نان و اکسیژن باشند که کسی به صرافت سوسیالیسم نیافتند. یک برده داری مدرن هم میتواند سرنوشت آتی جهان، لاقل برای چندین نسل، باشد.

بحث من بنابراین اینست که سوال بر سر مقدرات یک جنبش معین است: جنبش سوسیالیستی کارگری. علت وضعیت امروز جهان و بقاء بربریت کاپیتالیستی اینست که این جنبش در لحظات خطیری در تاریخ معاصر شکست خورده است. ما اساسا در تجربه شوروی شکست خوردیم و این سرنوشت جهان را برای دهها سال رقم زد. ما در مباحثات سرنوشت ساز مربوط به روند حرکت شوروی پس از انقلاب از نظر فکری و سیاسی بدرست نمایندگی نشدیم و حاضر نبودیم. آمادگی قبلی جنبش ما برای پیروزی در آن مقطع معین کافی نبود. هیچیک از رهبران جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر روسیه با چنین نگرشی وارد این دوره نشد و لذا مقاومتی در برابر پیشروی ناسیونالیسم و افق بورژوازی در شوروی از موضع کمونیسم کارگری سازمان نیافت. نیروی جنبش ما میان دو جناح اصلی در آن مباحثات تقسیم شد. جریان استالین پرچم امکان گرایی و واقع بینی و دوام و ثبات شوروی را بدست گرفت و بخشی از جنبش ما را، که بهرحال امیدوار به حفظ دستاوردهای انقلاب خویش بود، به سمت خود کشید و تروتسکی و جناح چپ هم انترناسیونالیسم، یعنی یک آرمان اساسی سوسیالیسم کارگری، را به میان کشید و بخش دیگری را به خود جلب کرد. ما نتوانستیم نیروی طبقاتی خود را زیر پرچم خود حفظ

کنیم، زیرا در یک مقطع تعیین کننده و در قبال یک مساله محوری دوران پس از انقلاب، عملا پرچم و برنامه مستقلى نداشتیم. آینده ما هم بنابراین کاملا به این بستگی دارد که جنبش ما، و فعالین آن، در نقطه عطفها و مقاطع تاریخی مختلف عملا چه میکنند و چه افقی جلوی جنبش کارگری میگذارند. خوب کار کنیم میشود و بد کار کنیم نمیشود. هیچ جبر تاریخی ای اینجا وجود ندارد. کمونیسم مورد نظر مارکس و ما، وارد دور جدیدی از حیات خود شده است و آینده آن را هم خود مبارزه و پراتیک طبقاتی تعیین میکند. ما ابهامی نداریم و غور و تفحص خاصی نباید در باب مبانی نظری و مقدرات آتی کمونیسم بکنیم. سقوط بلوک شرق سقوط یک حرکت اجتماعی معین در تاریخ معاصر است که دلائل خودش را دارد و بخودی خود هیچ حکمی راجع به کمونیسم و آینده سوسیالیسم کارگری نمیدهد.

۶- انقلاب و اصلاحات

مولفه دیگر سنت سیاسی ما درک خاصی از رابطه انقلاب و اصلاحات است. این بنظر من بسیار مهم است. مشخصه جریانان رادیکال چپ تاکنونی انزوا از جنبشهای عملی و ریشخند شدن آنها توسط فعالین این جنبشها بوده است. هرچه جریان رادیکال تر بوده است منزوی تر شده است. هرچه جریانی رادیکال تر بوده، در ایجاد تغییر در اوضاع اجتماعی زمان خود ناتوان تر مانده است. گویی اصولیت سیاسی و رادیکالیسم در آرمان و برنامه با نیرو و دخالتگری اجتماعی نسبت معکوس داشته است. گویی تفکر انقلابی با فعالیت عملی تناقض داشته است. بنظر من واقعیت اینست که در دیدگاه اینها واقعا چنین تناقضی وجود داشته است. مارکسیسم برای اینها صرفا نظریه است و نه یک جنبش اجتماعی که باید در ابعاد مختلف ابراز وجود کند. وجه مشخصه سنت ما، که حتی هم اکنون بارقه هایی از آن را در فعالیت برخی رفقای که در همین حزب گرد آمده اند میتوان دید، اینست که انقلابیگری کمونیستی اش نه فقط با فعالیت روزمره برای بهبود اوضاع مردم، اوضاع طبقه کارگر و وضعیت اقتصادی و سیاسی و حقوقی و فرهنگی جامعه سازگار است، بلکه رابطه تنگاتنگی با آن دارد. برای ما این بدیهی است که انسانها از نظر سیاسی هرگز ساکن و بی چهره نیستند، بلکه در هر مقطع در یک تلاش اجتماعی برای بهبود اوضاع خویش و جامعه خویشند. انسانها، و طبقات بعنوان مجموعه هم سرنوشت و هم موقعیت انسانهای زیاد، مدام از نظر سیاسی در حرکت و در تکاپو هستند. یک کمونیست نمیتواند مبارزه ای که فی الحال در جریان است را ندیده بگیرد، برای مثال به مبارزه ای که برای جلوگیری از کاهش سطح رفاه کارگر در جریان است بی اعتنا باشد، و در همان حال فراخوان یک انقلاب بدهد که ظاهرا ربطی با مبارزه موجود ندارد. کارگران سنتا چنین چپ پا در هوایی را به ریشخند گرفته اند.

بحث رابطه انقلاب و اصلاحات، و لاجرم رابطه عنصر انقلابی با جنبشها و سازمانهایی که حول اصلاحات شکل گرفته اند، یکی از لولاهای اساسی دیدگاه ماست. این بحث سرچشمه یک سلسله احکام برنامه ای، تاکتیکی و سبک کاری برای ماست. رابطه انقلاب کارگری با خیزشهای حق طلبانه و آزادیخواهانه متعددی که در متن همین جامعه موجود با اهداف محدود شکل میگیرد، رابطه حزب و اتحادیه ها، برنامه انقلابی ما و مطالبات فوری ما در عرصه های مختلف، رابطه فعالیت قانونی و غیر قانونی و نظیر اینها، همه مبتنی بر شناخت معینی از رابطه انقلاب و اصلاحات است.

امروز میشود گفت که در تمایز با سنت چپ رادیکال، چه در ایران و چه در کشورهای پیشرفته سرمایه داری در اروپا، بنظر میرسد که فعالین ما ارزش و اهمیت حضور در مبارزه برای اصلاحات اجتماعی و اقتصادی را بدرستی دریافته اند. هرچند تصور میکنم ما هنوز باید روی این وجه مساله انقلاب و اصلاحات، یعنی ضرورت حضور دائمی نیروی انقلابی در صف مبارزه برای اصلاحات تاکید بگذاریم. این باید به یک خصوصیت پایدار و خودبخودی و غریزی احزاب کمونیستی کارگری تبدیل بشود. از این نظر حزب ما، اساسا به دلیل تاریخچه مشخص تشکیل حزب و رشته های مرئی و نامرئی که در عرصه عملی حتی حزبی را که آگاهانه از سنن سیاسی پیشین میبرد به این گذشته متصل نگاه میدارد، هنوز در یک مرحله انتقالی بسر میبرد و ما باید برای تحکیم این سنت فعالیت هنوز زحمت بکشیم.

اما درک اهمیت مبارزه برای اصلاحات به معنی حل شدن در اصلاحات نیست. این وجهی از رابطه انقلاب و اصلاحات است که درک آن به همان اندازه حیاتی است. اگر این درست است که عنصر کمونیست انقلابی در طبقه کارگر بدون حضور در متن اعتراض جاری در جامعه، در حاشیه و غیر اجتماعی باقی میماند و لذا انقلابیگری سوسیالیستی اش زمینه ای برای

بروز و تاثیر گذاری بر کل طبقه پیدا نمیکنند، به همان درجه این هم درست است که گرایش سوسیالیستی کارگری بدون نمایندگی کردن سوسیالیسم و انقلاب کارگری در درون طبقه کارگر نه فقط به هدف انقلابی خود نزدیک نمیشود، بلکه جنبش های اصلاح طلبانه را هم در اسارت افق و خط مشی محدود نگرانه بورژوازی باقی میگذارد. تمام مساله بر سر درک این واقعیت است که حضور در جنبش های جاری، تقویت و هدایت مبارزه برای اصلاحات اقتصادی و سیاسی و فرهنگی با ابراز وجود بعنوان کمونیستهای منتقد، آرمانخواه و مدعی نه فقط تناقضی با هم ندارند، بلکه مجموعاً ارکان فعالیت کمونیستی را تشکیل میدهند. این کافی نیست که اتحادیه های کارگری و رهبران عملی جنبشهای کشورهای مختلف امروز ما را بعنوان یک جریان صمیمی و دخیل در اعتراض کارگری، بعنوان جریانی که یک پای مبارزه جاری کارگری و جزئی از خود این جنبش است بشناسند. تا اینجا ما تفاوت خود را با چپ رادیکال غیر اجتماعی به ظهور رسانده ایم. اما کمونیسم ما آنجا شروع میشود که در خود همین جنبشها، در درون طبقه خود، بعنوان یک جریان انتقادی از گرایش غیر سوسیالیستی، جریانی که امر اساسی تر و تحولی ریشه ای تر در نظام اجتماعی را دنبال میکند، بعنوان یک جریان مارکسیست که نگرش خاصی را به درون طبقه کارگر میبرد ظاهر شویم. گرایشهای دیگر، با این فرض که برادری و حق آب و گل خود در جنبش طبقاتی را به روشنی ثابت کرده باشیم، باید فشار دائمی ما بعنوان کمونیستهای منتقد را روی خود حس کنند. حمایت از اتحادیه ها و رابطه نزدیک با جناح چپ آنها، تقویت کل جنبش کارگری در برابر بورژوازی حیاتی است. اما ما باید افق و سیاست و نگرش سازمانها و رهبران کارگری را بعنوان کارگران کمونیست زیر سوال ببریم. دموکراتیزه کردن فلان اتحادیه صنعتی در آمریکا کار خوبی است. اما کمونیست کارگری باید رهبری چنین جنبشی را با این سوال هم روبرو کند که بالاخره وقتی پس از ۳۰ سال اتحادیه دموکراتیزه شد بعدش چه میشود، نظر آنها درباره کمونیسم و سوسیالیسم و مارکسیسم چیست، آلترناتیویشان برای جامعه چیست، رهایی نهایی کارگر به زعم آنها بالاخره چگونه بدست میآید. رهبر رادیکال کارگران آمریکا و کانادا و آلمان و انگلستان، تا چه رسد به ایران که همان جنبش اتحادیه‌ای اش هم هنوز گل قابل ذکری به سر کارگران نزده است، باید با این سوال ما روبرو باشد که چرا کمونیست نیست، چرا در قبال بنیادهای اقتصادی نظام موجود، دولت، مذهب، آموزش و پرورش، برابری زن و مرد، جنگ طلبی قدرتها، و غیره و غیره کم حرف و بی وظیفه است. ما انزوا طلبی اجتماعی چپ غیر کارگری را نقد نمیکنیم تا در گام بعد به نگرش صنفی و به همان درجه انزواطلبانه جنبشهای اصلاح طلبانه کارگری و به انزوای آنها از کل امر انقلاب طبقاتی تمکین کنیم. ما آن گرایشی در جنبش کارگری هستیم که طبقه کارگر را صاحب صلاحیت و موظف به دخالت اجتماعی در مقیاس وسیع، در قلمرو اقتصاد، سیاست، فرهنگ و ایدئولوژی، میدانند و میخواهد کارگر در قامت ارائه کننده آلترناتیوی برای کل جامعه بشری ظاهر شود. افق، نقد اجتماعی، تئوری، اتحاد برای انقلاب اجتماعی از نظر ما مهم است، همانطور که افزایش دستمزد، بیمه بیکاری، آزادی اعتصاب و متحد شدن برای بهبود اوضاع اقتصادی و سیاسی اقشار کارکن جامعه در هر مقطع برای ما مهم است. هر یک از این وجوه مبین بعدی از حیات و مبارزه و ابراز وجود طبقه کارگر است و از نظر ما قابل تفکیک و قابل چشم پوشی نیست. تمام آن گرایشهای اجتماعی، اعم از کارگری و غیر کارگری، که این کلیت را میشکنند، که انقلاب اجتماعی را از کارگر و کارگر را از انقلاب اجتماعی دور نگاه میدارند، باید زیر انتقاد ما باشند.

۲- حزب و طبقه

یک شاخص دیگر جریان ما درک مشخصی از رابطه حزب و طبقه است. حزب ما حزب سنت مبارزاتی خاصی در خود طبقه است. رابطه این حزب با طبقه کارگر در واقع مبتنی بر رابطه آن گرایش درون طبقاتی با کل طبقه کارگر است. این یعنی اولاً، این حزبی نیست که یک عده مصلح اجتماعی برای نجات طبقه کارگر تشکیل داده باشند. بلکه حزبی است که بخش و گرایشی در درون خود طبقه کارگر برای متحد کردن و هدایت کل طبقه کارگر در جهت اهداف طبقاتی اش تشکیل داده است. رابطه حزب و طبقه به این ترتیب برای ما به معنی رابطه سوسیالیسم کارگری با گرایشهای دیگر در درون طبقه کارگر و کل توده های این طبقه است. ثانیاً، به این ترتیب معلوم است که حزب کمونیست کارگری حزب "همه کارگران" مستقل از نگرش و اهداف سیاسی و اجتماعی شان نیست. کارگری جایش در این حزب است که در نگرش و اهداف اجتماعی این حزب شریک است. عبارت دیگر حزب کمونیست کارگری نه حزبی است مشتق از ایده و نظریه ای از پیشی که اکنون با

طبقه کارگر مواجهه میشود و نه حزب همه کارگران است مستقل از نظریه و نگرش اجتماعی آنان. این حزب کارگران سوسیالیستی است که انتقاد بنیادی تر و جامع تری را در مقابل نظام موجود قرار میدهند. ما خود را یک حزب سیاسی خارج طبقه نمیبینیم، بلکه حزب یک گرایش انتقادی، با نگرش اجتماعی معین، در درون خود طبقه میبینیم. مواجهه فکری و سیاسی و عقیدتی با گرایشهای دیگر درون طبقه کارگر به این ترتیب برای ما جایگاه مهمی دارد.

۸- جنبش شورایی

در زمینه سازمانیابی عمومی مبارزاتی طبقه کارگر ما به سنت شورایی تعلق داریم. و این نیز یک وجه متمایز کننده جریان ماست. ما حزبی هستیم مدافع سازمانیابی شورایی و عمل مستقیم کارگری و از زاویه این سنت به اشکال دیگر سازمانیابی طبقه کارگر برخورد میکنیم. اینجا نمیخواهم در مورد رابطه ما با حرکت اتحادیه ای در درون طبقه کارگر صحبت مفصلی بکنم. قبلا در این مورد گفته ایم. اگر بخواهم اشاره مختصری بکنم باید بگویم که اگر جریانی واقعا بخشی از طبقه کارگر و در پی سازمان دادن و متحد کردن طبقه باشد، فقط وقتی و به درجه ای میتواند اشکال دیگر سازمانیابی طبقه را رد کند و خواهان جدا شدن کارگران از این اشکال، مثلا اتحادیه ها، باشد که در همان حال بتواند یک آلترناتیو موجود را نشان کارگران بدهد که به آن بپیوندند. مادام که آلترناتیو شما یک تشکیلات واقعی و موجود نیست، مادام که یک سازمانیابی واقعی و در دسترس برای کارگران نیست که بتواند همان مسائل را بدست بگیرد و پاسخ بدهد، فراخوان دادن علیه اتحادیه ها بنظر من کاری جدا جدا ضد کارگری است. اما اگر جنبش شورایی پا گرفته باشد و عملا بتواند آن وجوهی از مبارزه تدافعی را که اتحادیه ها سازمان میدهند را بر عهده بگیرد، آنوقت کاملا درست و اصولی است که از کارگران بخواهیم از اتحادیه ها بیرون بیایند و به شوراها و جنبش شورایی بپیوندند. هیچکس حق ندارد هیچ دو خشتی را که کارگران از نظر سازمانی در مبارزه جاری و عمدتا دفاعی شان روی هم گذاشته اند را با این نوع استدلال که این یکی دموکراتیک نیست و یا به اندازه کافی چپ و رادیکال نیست و غیره برچینند. برخورد به اتحادیه ها نمیتواند از نوع برخورد به نهادهای دولتی و یا مذهبی باشد. هیچکس نمیتواند خواهان انحلال اتحادیه ها باشد. اگر جنبش دیگری توانسته باشد آلترناتیو بهتری را عملا شکل بدهد، کاری که میشود کرد اینست که کارگران تشویق به پیوستن به این جنبش بهتر و اصولی تر بشوند. به یک معنی این به بحثی که قبلا در مورد ارزش اصلاحات و رابطه انقلاب و اصلاحات کردم برمیگردد. اتحادیه بهرحال اصلاحات و دستاوردهای کارگری و اجتماعی خاصی را به هر شکل حفظ میکند. سازمانی است برای کسب و حفظ اصلاحات. میتوان تصور کرد که امروز در فقدان آلترناتیوهای سازمانی بهتر کارگری، با قلم گرفتن اتحادیه ها چه وضعیت سیاهی بر دنیا حاکم میشود. از طرف دیگر، برسمیت شناختن مطلوبیت اتحادیه در غیاب یک آلترناتیو شورایی کارآمد به معنی این نیست که ما این تشکلهای را تقدیس میکنیم و یا موضع مستقل خود در قبال آنها را از کف میگذاریم. اینها اهم نکاتی است که بنظر من وجوه تمایز ما و هویت اجتماعی و سیاسی و ایدئولوژیکی ما را تعریف میکند. طبعا میشود مولفه هایی را که هویت ویژه سنت سیاسی و حزبی ما، بعنوان کمونیسم کارگری، را بیان میکند با جامعیت و دقت بیشتری از این تبیین کرد.

نکاتی درباره وظایف و شیوه های ما

بخشی از وظایف یک چنین حزبی طبعا عام و مستقل از دوره های تاریخی مشخص است و از کل بنیاد سرمایه داری مایه میگیرد. وظایفی که از مقابله ما با سرمایه داری بطور کلی ناشی میشود. از سوی دیگر وظایفی هم هست که خصلت کاملا دوره های دارد و به دلیل مشخصات زمان حال در دستور ما قرار میگیرد. به وظایف کلی و همیشگی حزب فقط به اختصار اشاره میکنم:

۱- مسلح کردن جنبش سوسیالیستی کارگری به یک افق روشن و یک نگرش محکم و مستدل. این همیشه کار مارکسیستها بوده است. اساس این، بردن نقد روشن مارکسیستی از جهان و جامعه سرمایه داری بدرون جنبش طبقه کارگر است.

۲- متحد کردن جنبش طبقه کارگر به عنوان یک صف قدرتمند و موثر در سرنوشت جامعه در هر مقطع. تبدیل کردن جنبش طبقه کارگر تحت پرچم گرایش سوسیالیستی کارگری به یک جنبش مدعی قدرت و به یک آلترناتیو اجتماعی.

۳- ارائه آلترناتیو سوسیالیستی سازمان اجتماعی، ارائه سوسیالیسم بعنوان یک راه حل عملی برای جامعه معاصر.

۴- سازماندهی انقلاب اجتماعی طبقه کارگر برای تحقق سوسیالیسم.

۵- شرکت در همه سنگر های مبارزه کارگری اعم از دفاعی و تعرضی در برابر بورژوازی و مبارزه برای رفع تبعیض و ستم از اقشار فرودست جامعه. دفاع از انسان در تمام وجوه در مقابل نظم ضد انسانی موجود و دفاع از هر ذره آزادی و برابری.

هر یک از اینها طبعاً به یک سلسله فعالیتهای متنوع ترجمه می شود و مضمون اصلی فعالیت کمونیستی کارگری را تشکیل میدهد.

وظایف مشخص ما از موقعیت خاص جهان امروز ناشی می شود. راجع به این موقعیت جهانی قبلاً صحبت کرده ایم و بهرحال اینجا فرصت بحث تفصیلی راجع به آن نیست. من فقط آن نکاتی را می شمارم که مستقیماً روی فعالیت ما به عنوان کمونیست کارگری تاثیر میگذارد و اولویتهای خاصی را در دستور ما قرار میدهد:

۱- دنیا دستخوش یک تلاطم و سردرگمی اجتماعی وسیع است. این دوره، دوره روشنی و قطعیت نیست. دوره ای نیست که مردم جهت حرکت اوضاع را تشخیص میدهند. دهه هشتاد برای مثال از این نظر بسیار روشن تر بود. در اروپا برای مثال، چهارچوب عمومی نظمی که میرفت جای اوضاع دهه های قبل بنشیند کمابیش معلوم بود و عمدتاً شاهد تلاشهای فردی مردم در سطوح مختلف برای محکم کردن موقعیت خود در رابطه با روندهای اقتصادی و سیاسی ظاهراً معلوم بودیم. اما این دوره ای است که در آن همه معادلات پیشین به هم ریخته است. همه آن موازینی که تا چند سال پیش مفروض گرفته میشد زیر سوال رفته است. بطور کلی انسانها در ابهام و تردید هستند. چهره سیاسی و اقتصادی جهان دگرگون میشود و به این اعتبار محاسبات تاکتونی افراد در تلاش برای بهبود زندگی و تامین منافعشان بهم میریزد. یک ناباوری عمیق به هر نوع ایده ای برای تغییر اساسی جامعه در بین مردم موج میزند. یک سلسله معضلات مشخص طرح شده است که هنوز پاسخی، که درست یا غلط خیال این نسل مردم را راحت تر کند، یافت نمیشود. بسر محیط زیست چه دارد میاید، وحدت اروپا به کجا میرسد، شکاف شمال و جنوب چه عاقبتی پیدا میکند، رابطه آمریکا با اروپا و ژاپن چه میشود، نظم نوین چیست، دورنمای حرکت آلمان چیست، رشد فاشیسم و ناسیونالیسم دنیا را به کجا میبرد، فقر در جهان سوم چگونه عقب رانده میشود، دولت و آموزش و پرورش غیر مذهبی تا چه حد زیر فشار تحرک جدید جریانات مذهبی مورد تجدید نظر قرار میگیرد، جنگ و آوارگی و مهاجرت دنیا را با چه موقعیتی روبرو میکند و غیره و غیره. دهها سوال حیاتی از این نوع طرح شده است که برای هیچیک حتی سرنخی از یک جواب در سطح عمومی وجود ندارد. این ابهام، سردرگمی و عدم اطمینان یکی از مشخصات اصلی این دوره است.

هر نیروی سیاسی که بخواهد در یک چنین دوره ای عرض اندام کند باید حرف داشته باشد، باید پاسخ داشته باشد. ۳۰ سال قبل شاید اوضاع اینطور نبود. سازمانهای قالبی با جوابهای حاضر و آماده و استاندارد وجود داشتند و هر یک سهمی از بازار سیاست را بخود اختصاص میدادند. امروز هر نیروی سیاسی، هر گرایش مبارزاتی و هر سیاستمداری باید از نو پاسخهای اساسی خود را به مسائل گرهی جهان امروز ارائه کند. مقولات بنیادی ای دارند در دهه نود از نو تعریف میشوند. حق، برابری، هویت ملی، بازار، جایگاه دولت در جامعه و غیره. و آن نیروی سیاسی که نتواند پاسخ خود را به این مسائل بدهد نیرویی اجتماعی نخواهد شد. سوسیال دموکراسی با آن یال و کوپالش فلج شده است. در انگلستان حتی وقتی روزنامه های سنتا محافظه کار از پشت دولت محافظه کار کنار میروند، باز سوسیال دموکراسی انگلستان رای نمیآورد. بدون پاسخ، بدون خط، هیچ جریان سیاسی ای در این دوره بجایی نمیرسد.

بنابراین اولین نتیجه این وضعیت برای ما، بنظر من این است که ما باید در قبال مسائل مهمی در مقیاس جهانی نظر و پاسخ داشته باشیم. این یعنی توان تحلیلی و نظری این حزب باید بالا باشد. مسائل جهانی باید مشغله این حزب باشد و صاحب نظر بودن راجع به آنها خصوصیت اولیه کادر و فعال این حزب باشد. ما به حزبی با صلاحیت و توان نظری و تئوریکی بالا احتیاج داریم.

۲- تعرض وسیعی به کمونیسم در جریان است. تا جایی که میکوشند کلمات سوسیالیسم و کمونیسم را به الفاظی زننده

در افکار عمومی تبدیل کنند. بنظر من بورژوازی مصمم است که این تعرض به کمونیسم را تا آخر ادامه بدهد. در مقابل، باید از سوسیالیسم بعنوان یک جنبش، یک راه حل و یک بدیل قابل تحقق قاطعانه دفاع کرد. باید توان این دفاع را داشت. حزب ما باید حزبی باشد که بتواند بعنوان یک اتوریتته در صحنه جدال نظری و فکری ظاهر شود. حزب باید مدافع قدرتمند آرمان سوسیالیسم باشد. بتواند ادعای رایج مبنی بر پیروزی و جاودانگی سرمایه داری را بگوید و افشاء کند.

وجود یک بلوک جهانی زندگی فکری جهان بطور کلی زنده نگاه میداشت. نظرات چپ منتقد شوروی و چین، علیرغم کم نفوذی سیاسی و عملی خود این جریانات، در چنین فضایی بهرحال مورد توجه بود. امروز اوضاع فرق کرده است. کمونیسم کارگری خود باید بار دیگر سوسیالیسم و کمونیسم و تئوری مارکسیستی را در دستور بحث و مبارزه فکری در جامعه قرار بدهد. بورژوازی میخواهد مارکس و اندیشه سوسیالیستی به فراموشی سپرده شوند. ما باید توجه جامعه را به این جلب کنیم. این توان نظری و فکری بالایی میخواهد. در یک کلمه، دوره چپ کم اطلاع، کلیشهای، کم حرف و غرق در مباحثات فرقه‌ای و مشغله‌های تشکیلاتی بسر رسیده است. کمونیست امروز باید نظیر کمونیست اول قرن برتری فکری خود را در برابر سخنگویان درجه یک تفکر بورژوایی به کرسی بنشانند.

۳- یک واقعیت دیگر بحران یونیونیسیم است. این بحران مدتهاست شروع شده است. اتحادیه‌ها در بسیاری کشورها بشدت عضو از دست میدهند و در موارد زیادی اتحادیه‌هایی که پیش از این بسیار با نفوذ بوده اند، امروز تنها بخش کمی از کارگران رشته خود را متشکل کرده اند. در اکثر کشورهای اروپایی بشدت بر تعداد کارگران خارج اتحادیه‌ها افزوده شده است. در طول دهه هشتاد امتیازات و اختیارات قانونی اتحادیه‌ها یکی پس از دیگری لغو شده است. کار به لغو اجازه اعتصابات حمایتی و یا ضبط اموال اتحادیه‌ها توسط دادگاهها کشیده. بجز در موارد معدود، مثلا در آلمان، مبارزات اتحادیه‌ها دیگر کمتر به نتیجه میرسد و بسیاری از اتحادیه‌ها خود از تقابل جدی با کارفرما و دولت اجتناب میکنند. با این صف میلیونی بیکاران و ناامنی وضعیت شغلی و اقتصادی کارگران شاغل، دورنمای کار اتحادیه‌ها حتی از این هم تیره تر است.

بحران اتحادیه و اشکال سازمانیابی دفاعی و غیر سوسیالیستی تاکنونی کارگران، موقعیت حساسی را ایجاد میکند. از یکسو تفرقه و اتمیسیم و رقابت در میان کارگران افزایش پیدا میکند. و از طرف دیگر نیاز به یک آلترناتیو جدی برای سازمانیابی توده‌ای کارگران و متحد نگاه داشتن آنها در برابر بورژوازی بشدت محسوس میشود. اینجا هم یک فضای خالی و یک نیاز جدی برای تحرک کمونیسم کارگری بوجود آمده است. جنبش شورایی، بعنوان آلترناتیو اثباتی سوسیالیسم کارگری در قبال سازمانیابی توده‌ای میتواند و باید در این خلاء با جدیت مطرح بشود. جنبش کمونیستی کارگری و چپ بطور کلی بدون وجود یک جنبش توده‌ای و پر تحرک کارگری به جایی نمیرسد. هیچ تشکل حزبی‌ای نمیتواند جای خالی اعتراض متشکل و توده‌ای دائمی کارگران در مقیاس وسیع را پر کند. حزب کمونیستی کارگری‌ای که میخواهد در این شرایط پیشروی کند باید بداند که یکی از مسائل مبرمی که با آن روبروست امر سازمانیابی توده‌های طبقه در اشکال مناسب و کارآمد است. امروز دیگر اتحادیه‌ها به صورت قبل ظرف این کار نیستند. ضربات دهه هشتاد و بیکاری و ناامنی اقتصادی اتحادیه‌ها را از متشکل نگاه داشتن اکثریت کارگران ناتوان کرده است. کمونیسم کارگری باید آلترناتیو شورایی خود را با جدیت طرح کند.

۴- یک وجه دیگر شرایط اخیر افسارگسیختگی جریانات ارتجاعی است. نظیر فاشیسم، راسیسم، ناسیونالیسم و مذهب. اینها بجان مردم و جامعه افتاده اند. بعنوان یک نیروی طبقاتی پیشرو، حزب کمونیست کارگری باید در صحنه دفاع از بشریت در مقابل اینها حضور داشته باشد. این خود طیفی از وظایف و اولویتها را برای ما مطرح میکند.

۵- نکته دیگر این است که هژمونی دمکراسی بعنوان عنصر اصلی ایدئولوژی رسمی بورژوائی تحکیم شده است. همینجا باید بگویم که این دموکراسی معادل آزادی و آزادیخواهی نیست و من نه اینجا و نه عموما از این کلمه با یک بار مثبت صحبت نمیکنم. دموکراسی مقولهای است معین و مضمون جنبش اجتماعی معینی است. منظور از دموکراسی شیوه و رژیم سیاسی مشخصی است که بورژوازی برای تصمیم گیری سیاسی در نظام سرمایه داری تجسم میکند و محور آن پارلمان و انتخابات پارلمانی (هرچند نیم بند) و پلورالیسم و تعدد احزاب بورژوایی برای نمایندگی کردن خطوط مختلف در طبقه حاکمه است. این دموکراسی همانقدر به آزادی سیاسی ربط دارد که نظام شوروی به سوسیالیسم ربط داشت. هر دو حاصل مسخ آرمانهای اصیل انسانی توسط طبقات حاکمه اند. دموکراسی، با این معنی معین، در قبال گرایشات دیگر جامعه بورژوایی،

نظیر ناسیونالیسم، که آنهم به سهم خود در این دوره به تحرک درآمده است، هژمونی بدست آورده است. برای دوره ای طولانی، آنچه که کمونیسم اطلاق میشد در یک همزیستی و امتزاج سیاسی و فکر با دموکراسی و ناسیونالیسم بسر میبرد. اگر دقت کنیم میبینیم که در آن کمونیسم، مارکسیسم زبان و ظواهر را تعریف میکرد اما دموکراسی و ناسیونالیسم مضمون واقعی سیاست و انتقاد را تامین میکردند. امروز دموکراسی و ناسیونالیسم در شکل مستقل و متعین خود و بدون پوشش چپ در سطح جامعه میداندار شده‌اند. اجزاء متشکله چپ تاکنونی در مقابل هم قرار گرفته‌اند. این واقعیت، یعنی به پیش رانده شدن دموکراسی و ناسیونالیسم بعنوان گرایشاتی صریحا ضد کمونیست، بعنوان گرایشاتی که علنا و رسماً خود را در تقابل با کمونیسم تبیین میکنند، امر تعریف کمونیسمی که آنهم صریحا منتقد ناسیونالیسم و دموکراسی باشد را صد مرتبه مبرم تر میکند. بدست دادن تصویری از سوسیالیسم و جنبش کمونیستی که دموکراتیسم و ناسیونالیسم اجزاء متشکله آن نیستند حیاتی است. این به یک اعتبار به معنی زنده کردن انتقادهای اولیه مارکس علیه این گرایشات بورژوایی و کوییدن توهمات وسیعی است که در جامعه و در درون طبقه کارگر نسبت به دموکراسی و ملت گرایی وجود دارد. ما باید پوشالی بودن دموکراسی و پلورالیسم بورژوایی را بعنوان الگوهای جامعه آزاد سیاسی افشاء کنیم. ما باید در مقابل دموکراسی تصویر واقعی آزادی ای را که طبقه کارگر نوید میدهد قرار بدهیم. در مورد ناسیونالیسم مساله حتی از این هم روشن تر است. همین امروز جنایاتی که بدست ناسیونالیسم در کشورهای مختلف، فقط بعنوان نمونه در یوگوسلاوی و جمهوری های شوروی سابق، صورت میگیرد ابعادی باورنکردنی و سرسام آور بخود گرفته است. نباید بگذاریم بشریت جنایات این جنبش سیاسی را که عقاید ارتجاعی اش را تمایلات ذاتی و قابل احترام بشری قلمداد میکند فراموش کنند. طبقه کارگر باید گوش ملی گرایی را در انظار عام بگیرد و مسئولیت جنایاتش را بدوشش بگذارد.

بعلاوه، این تا حدودی ما را با آن چپهایی روبرو میکند که تصور میکنند راه خروج از فشاری که بر سوسیالیسم وارد میاید، تسلیم به ایدئولوژی بورژوایی و اخذ مقولاتی است که دموکراتیسم و ملی گرایی امروز جار میزنند. کسانی که میخواهند سوسیالیسم را دموکراتیک کنند، با بازار وفق بدهند و غیره. بخشی از مبارزه ما علیه آن چپهایی است که زیر این فشار به صرافت اصلاح مارکسیسم افتاده‌اند. باید جلوی این خود شیرینی های خرده بورژوایی را گرفت.

۶- یک خصوصیت دیگر این دوره اینست که طبقه کارگر از نظر اقتصادی و معیشتی بشدت در منگنه است و مبارزاتش اساسا تدافعی است. ما باید نقشه و هدف و سیاست عملی و سازمان مان برای خروج از این وضعیت را به روشنی بیان کنیم و در این عرصه راه نشان بدهیم.

۷- و بالاخره، یک نکته اساسی اینست که ما بعنوان یک جریان، انترناسیونالیست هستیم و بالاخره هرکس امروز این را فهمیده است که سرنوشت جوامع در یک مقیاس جهانی تعیین میشود. راه حل ما و استراتژی ما هم باید جهانی باشد. آلترناتیوهایی که ما در هر عرصه مبارزه ارائه میکنیم باید خصلتی جهانی داشته باشد. پاسخ ما به مساله وحدت بین المللی طبقه کارگر در سطوح مختلف چیست؟ چه حزبی و چه توده ای. این یک سوال عام است. اما معضلات عملی کنکرتی هم اکنون در این عرصه مطرح است. برای مثال در سال ۹۳ قرار است مرزهای اقتصادی در اروپای غربی برداشته شود. کالاها و انسانها قرار است آزادانه جابجا شوند، اما اتحادیه ها همچنان کشوری باقی میمانند. در آن شرایط با این اتحادیه دیگر اصلا کاری نمیشود کرد. کار بجایی رسیده است که برخی از کمپانی هایی که فقدان تشکلهای کارگری در مقیاس اروپا، که بتوانند طرف مذاکره و قرارداد آنها باشند، نگرانشان کرده خودشان دارند به شاخه های اتحادیه ای التماس میکنند که نوعی ارگانهای بین المللی بوجود بیاورند. بازار مشترک آمریکای شمالی، آمریکا، کانادا و مکزیک، به همین ترتیب مسائل اساسی را مطرح میکنند. جنب و جوش برای ایجاد بازار مشترک اسلامی توسط ایران و جمهوری های به اصطلاح مسلمان نشین شوروی همینطور. حتی در غیاب این طرح ها و نقشه های معین، خود بازار جهانی بشدت مشترک و ادغام شده است و سرنوشت کارگران در حوزه های مختلف به یکدیگر و به معادلات اقتصادی جهانی گره خورده است. همه اینها داشتن طرح هایی برای وحدت بین المللی طبقه کارگر را بعنوان یک نیاز مبرم و کنکرت طرح میکند.

دکه فعالیتهای سوسیالیستی کارگری در عرصه های مختلف را به هم ربط بدهد و وصل کند خالی است. در یک کلمه انترناسیونالیسم بعنوان یک عرصه عملی فعالیت باید توسط حزب ما جدی گرفته شود.

مؤخره

قصد داشتیم راجع اولویتهای عملی و عرصه ای حزب، بویژه در ایران و در منطقه که عرصه مستقیم فعالیت سازمانی ماست هم اینجا صحبت کنم که ظاهراً تیتتر جداگانه ای در کنفرانس به آن اختصاص داده شده است. بنابراین بحث امروز را جمع‌بندی می‌کنم.

الگویی که از حزب کمونیست کارگری در ذهن من هست اینست: یک حزب انترناسیونالیست مارکسیست، جایگیر در جنبش کارگری و متشکل کننده بخش سوسیالیست و رادیکال این جنبش، مدعی، دخالت گر و بشدت روشن بین و مسلط به جنبه های نظری فعالیت خویش، و طبعاً منضبط، مومن و خوش بین. هر تصویری کم تر از این نسخه ای برای شکست است. اگر ما نتوانیم به این تصویر از خودمان مادیت بدهیم، نمیتوانیم کاری صورت بدهیم. شاید بالاخره بمانیم و یک سر و گردن هم از بقیه جریانات بهتر باشیم. اما اگر هدف ما این باشد که در طول این دهه تاثیر بر واقعیات اجتماعی بیرون خود بگذاریم بجز نزدیک کردن خود به این تصویر راهی نداریم. اینجا روی چند نکته بعنوان کمبودها و نواقص امروزمان انگشت می‌گذارم.

۱- ما یک پشتوانه قوی نظری که در سطح جهانی نمایندگی بشود نداریم. ما یک ستون فقرات و مرجعیت تئوریک معتبر در مقیاس بین المللی که لااقل وجود خود را به خطوط اجتماعی دیگر تحمیل کرده باشد و یک پای مباحثات نظری و جدال ایدئولوژیک در جامعه امروز باشد نداریم. بدون این کار ما پیش نمیرود. بحث من این نیست که این مرجعیت را حزب کمونیست کارگری باید شکل بدهد. بلکه اینست که باید بعنوان یک جریان و نیز بعنوان افراد کمونیست کارگری برای رفع این کمبود کار کنیم. بروز عقیدتی ما در سطح بین المللی ناچیز است و باید این مساله را حل کرد. باید در سطح جهانی ارگانها و تریبونهایی بوجود بیاید که مدام تبیین مارکسیستی از مسائل اجتماعی و مبارزه طبقاتی را با قدرت طرح کند و در مصافهای مختلف ایدئولوژیکی که سخنگویان اصلی جامعه بورژوایی جلوی سوسیالیسم و کارگران قرار میدهند فعالانه شرکت کند. ما هم به بلوک بین المللی خودمان احتیاج داریم.

۲- لازم است خود ما بعنوان یک حزب و مجموعه ای از فعالین کمونیست، حزب مارکسیست تری از آنچه امروز هستیم باشیم. بنظر من بافت عمومی ما از بالا تا پائین، در قیاس با انتظارات و نیازهای مبارزه و نه در مقایسه با جریانات دیگر چپ که از همین سطح هم برخوردار نیستند، کم مارکسیست است. یک تفاوت اساسی که در طول هفت هشت سال گذشته بخشا تحت تاثیر شرایط عینی و بخشا بخاطر مباحثات کمونیسم کارگری ایجاد شده است اینست که تیپ نمونه وار فعال حزب ما کسی است درگیر در جنبش کارگری و کاملاً متفاوت با تیپ فعالیت چپ رادیکال. این دستاورد برگشت پذیر نیست. اما قابل تبدیل به وضعیت نامطلوب دیگری هست. اگر ما به اندازه کافی مارکسیست نباشیم و هر فعال حزب کمونیست کارگری یک فرد مسلط به نگرش انتقادی مارکسیستی به جامعه نباشد که به قطب فکری در محیط فعالیت خود تبدیل میشود، گرایشات غیر سوسیالیستی ریشه دار در جنبش کارگری نیرویی را که ما امروز در این جنبش فعال میکنیم را خواهند بلعید. اگر مارکسیست نباشیم، اگر جریانی نباشیم که فعالین آن عمیقاً به یک آلترناتیو وسیع تر و یک نقد بنیادی تر از جامعه معتقد و مسلط هستند، آنوقت کار ما در درون طبقه کارگر جز کادر تربیت کردن برای جناح چپ جنبش اتحادیه‌ای به چیزی منجر نمیشود. فی الواقع شواهدی از این روند را هم اکنون میشود دید. این یک روش جنبش اتحادیه ای است که کارگر سوسیالیست پرشور را از جنبش کمونیستی بگیرد، مهار کند و گوشه ای از فعالیت خود را روی دوشش بگذارد و تمام آرمانها و اعتقادات رادیکال تر او را جایی بایگانی کند. اگر ما نسبت به هویت کمونیستی خود در جنبش کارگری حساس نباشیم. اگر به بردن دیدگاه خود در این جنبش مصر نباشیم، آنوقت جنبش اتحادیه ای فعالین ما را میبلعد و هضم میکند. همین امروز ما اینجا و آنجا باید جواب کسانی را بدهیم که به یمن وجود همین جریان کمونیسم کارگری و مباحثات چندین ساله اش در جنبش کارگری فعال شده‌اند و حال امروز از موضع اتحادیه با خود ما برخورد میکنند، تحزب کمونیستی از چشمشان افتاده است و حواسشان نیست که در غیاب کمونیسم، در غیاب یک نگرش مارکسیستی و یک تعلق سیاسی جدی به یک جریان حزبی کمونیستی، در بهترین حالت به یکی دیگر از رهبران محلی فلان اتحادیه تبدیل میشوند که ۹۰ درصد اوقاتش را باید به آرام کردن کارگران و سرکار فرستادشان بگذرانند. کمونیسم کارگری و

حزب کمونیستی کارگری مستلزم وجود یک نگرش پخته و عمیق مارکسیستی به دنیا و توانایی جدی برای متحول کردن ذهنیت کارگران است. بدون این، سنتهای ریشه دار غیر سوسیالیستی در جنبش کارگری به سهولت فعالین چپ در جنبش کارگری را مهار میکند و به رنگ خودش درمیآورد. این را باید بفهمیم که ما حتی در جنبش کارگری و در مقایسه با سایر گرایشات درون این جنبش، یک نیروی خلاف جریان هستیم. پیروزی هر گرایش خلاف جریان در گرو استحکام نظری و اعتقادی و پختگی و وسعت افق سیاسی اش است. این را باید بدست آورد و کلید این، توجه هرچه بیشتر کادرهای این حزب به مارکسیسم است.

ما کمبود زیاد داریم. امکانات مادی و مالی ما کم است. امکانات ما برای تبلیغ وسیع توده ای در ایران بدلیل اوضاع سیاسی جامعه محدود است. برای مثال رادیو نداریم. اما مشکل اساسی بنظر من همانهاست که گفتم. اگر یک سنت قوی نظری پشت ما باشد و اگر حزب از طیفی از کادرها و فعالین روشن بین و با افق تشکیل شده باشد، تنگناهای مادی و عملی در سیر حرکت ما رفع میشود. پیروزی و شکست ما را نه این فاکتورهای عملی، بلکه توانایی و عدم توانایی ما در بردن یک انتقاد اجتماعی عمیق مارکسیستی و یک افق سوسیالیستی شفاف به درون طبقه کارگر تعیین میکند.

برای اولین بار در خرداد ۱۳۷۱، ژوئن ۱۹۹۲،
در شماره ۲ انترناسیونال منتشر شد.